

ردگیری اصول ماکیاولیسم در عملکرد دعوت محمد بن عبدالوهاب با تمرکز بر دوره نخست

محمد علیدوست*

محسن عبدالملکی**

چکیده

با ظهور اندیشه‌های ماکیاولی، رهبری بشر دچار تحولات مذموم شد. محمد بن عبدالوهاب هم در رهبری جامعه دینی خود، در عمل، مرتکب اصول ماکیاولی شد. ماکیاولی معتقد بود باید از هر وسیله‌ای برای نیل به مقصود استفاده شود و هیچ محدودیتی در این زمینه وجود ندارد. به نظر وی، رهبران نباید به صفات پسندیده متصف باشند، اما باید به گونه‌ای در میان پیروانشان ظهور کنند که گویی مجسمه صفات حمیده‌اند. ماکیاولی بهره‌بری از دین را یکی دیگر از وسایل نیل به مقصود می‌داند و دین را پوششی برای ناکارآمدی‌ها و ظلم‌های حاکمان معرفی می‌کند. همچنین، منکوب‌سازی رعیت، توسل به زور و تشکیل ارتش قدرتمند برای پیشبرد اهداف از دیگر اصول ماکیاولیسم است. با تأمل در دوره نخست وهابیت می‌توان تمام این اصول را جست. ابن‌عبدالوهاب و پیروانش با تحریف آموزه‌های اعتقادی دینی توانستند تمام جنایاتشان را مقدس جلوه دهند و خود را متدین معرفی کنند. همچنین، با استفاده از افرادی که به او گرویده بودند توانست سپاهی تشکیل دهد و برای فتح مناطق مختلف از آن‌ها استفاده کند. وی و اتباعش برای پیشبرد اهدافشان از هیچ‌گونه قتل، تعدی به اموال، و ایجاد رعب و وحشت فروگذار نکردند و در نهایت با هر وسیله ممکن اهدافشان را پیش بردند.

کلیدواژه‌ها: ماکیاولیسم، محمد بن عبدالوهاب، ماکیاولی، آیین نجد.

* دانش پژوه سطح چهار رشته تخصصی نقد وهابیت موسسه سراج منیر توحید، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

m.alidoost1370@gmail.com

** دکتری تخصصی وهابیت پژوهی و استاد حوزه علمیه قم.

mohsen.abdolmaleki@hotmail.com

مقدمه

نیکولو دی برناردو دی ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷ م.) از سیاست‌مداران ایتالیایی است که با نگاشتن و بیان دیدگاه‌های سیاسی خاص، تا امروز محل توجه سیاست‌مداران، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان قرار گرفته است. در روزگار کنونی، دیدگاه مطرح از ماکیاولی در مجامع علمی این است: «هدف، وسیله را توجیه یا مشروع می‌کند». هرچند ماکیاولی در آثارش به این دیدگاه تصریح نکرده است، اما حقیقتاً با مطالعه کتاب‌هایش، در نهایت می‌توان معتقد شد باور وی همین است و صحیح است که نظریه مذکور را به ماکیاولی نسبت داد. وی، که شخصیتی سیاست‌مدار و وطن‌دوست بود، کتابی نگاشت که به اکثر زبان‌های دنیا، از جمله زبان فارسی، ترجمه شده است. هدف وی از تألیف این کتاب آن بود که با پیشنهادها و رهنمودهایی (= اصولی) که به شخص حاکم می‌دهد بتواند در سازندگی کشور خویش ایفای نقش کند. هرچند بسیاری از این اصول غیرشرعی، غیراخلاقی و منافی با فطرت بشر است، اما برای ماکیاولی مهم، تحصیل هدف است. از این رو، وی در دنیای کنونی خوش‌نام نیست و هیچ گروه و رهبری نمی‌پسندد که دیگران او را ماکیاولیست قلمداد کنند. البته بسیاری از گروه‌ها و سیاست‌مداران جهان، در حقیقت، ماکیاولیست و شاگرد مکتب ماکیاول‌اند. او اصولی را در سیاست مطرح کرد که در عالم سیاست محدود نماند و رهبران تمام جریان‌های سیاسی و غیرسیاسی می‌توانند از آن استفاده کنند تا به موفقیت برسند.

سال‌ها بعد از پیدایش ایده‌های ماکیاولی، در منطقه عربستان کنونی، محمد بن عبدالوهاب (۱۷۰۳-۱۷۹۲ م.) ظهور کرد و در عمل مرتکب اصول ماکیاولی شد. با استفسار در عملکرد دعوت محمد بن عبدالوهاب در می‌یابیم که او نیز در عمل معتقد است «هدف، وسیله را مشروع یا موجه می‌کند». تکفیر، تفسیق، قتل، تعدی به عرض، آبرو و اموال، گوشه‌ای از وسایلی است که محمد بن عبدالوهاب برای پیشبرد اهداف خود از آن‌ها بهره‌جسته است.

بدیهی است در دوره نخست وهابیت، هیچ‌تطور ایدئولوژیکی وجود ندارد و چهره اصلی وهابیت را می‌توان در این دوره جست. لذا پژوهش حاضر با تمرکز بر دوره نخست جریان وهابیت، آن را با اصول ماکیاولیسم مقایسه می‌کند تا بتواند حقیقت

ارتباط این دو جریان شوم را بکاود. بر اساس تفحص‌های صورت‌پذیرفته، پژوهشگران حوزه سیاسی و وهابیت‌شناسی تاکنون به رابطه آموزه‌های وهابیت و ماکیاولی توجه نکرده‌اند و این جهت از شناخت وهابیت مغفول مانده است. از این‌رو برای نمایاندن چهره واقعی و دقیق وهابیت ضروری است این دست موضوعات بیش از پیش محل توجه صاحبان خرد و علم قرار گیرد. در پژوهش پیش رو ابتدا اصول ماکیاولی را، که در خلال تألیفاتش مطرح شده است، بررسی می‌کنیم. سپس اصول مذکور را با اعتقادات و اعمال محمد بن عبدالوهاب می‌سنجیم و در پایان رابطه بین آیین محمد بن عبدالوهاب و آموزه‌های ماکیاولی را تبیین می‌کنیم.

اصل اول: قتل حاکمان، حضور مستقیم حاکم فاتح، تغییر بافت جمعیتی، تخریب مناطق فتح‌شده

ماکیاول، که عمرش را در امور سیاسی و حکومت‌داری سپری کرده، معتقد است چنانچه حاکمی منطقه‌ای را به منطقه تحت سیطره‌اش بیفزاید از نظر آداب، رسوم و عقاید با منطقه اصلی همسوست و برای ابقای خویش به عنوان حاکم منطقه جدیدالتصرف لازم است سلاطین سلف آن منطقه را از بین ببرد و آن‌ها را ریشه‌کن کند (ماکیاولی، ۱۳۸۸: ۲۹). در این صورت، با توجه به اینکه مردمان منطقه جدید با منطقه پیشین وجوه مشترک فراوانی دارند و از سوی دیگر، سلاطین پیشین وجود ندارند که ملت را علیه حاکم جدید بشورانند، می‌تواند بر منطقه به‌دست آمده حکمرانی کند. نکته درخور توجه زمانی است که ماکیاولی در تصرف مناطق غیرهمسو مطرح می‌کند. وی برای فتح و ماندگاری در مناطقی که از نظر زبان، آداب، رسوم، عقاید و سایر امور با منطقه اصلی همسو نیستند، سه راهکار مطرح می‌کند:

۱. پادشاه فاتح، خودش مستقیماً مدتی را در مناطق جدید حضور داشته باشد. این حضور سبب می‌شود اولاً چنانچه اغتشاشاتی پدید آید خود پادشاه به‌سرعت خبردار شود و راهکار مناسب برای دفع اغتشاشات اتخاذ کند؛ ثانیاً حضور شاه فاتح از سویی دلگرمی برای مردمان جدید و از سوی دیگر مایه ترس و وحشت برای دشمنان داخلی و خارجی او می‌شود. در حقیقت، ماکیاولی با مطرح کردن این راهکار به پادشاه توصیه

می‌کند از امید و ترس توأمان بهره ببرد.

۲. شاه فاتح، تغییر بافت جمعیتی مناطق جدید را در پیش گیرد؛ به این معنا که سپاهیان فراوانی را از مناطق اصلی که قبلاً تحت سیطره داشته است به مناطق جدیدی گسیل دهد که به‌تازگی تحت سیطره او درآمده است. البته باید توجه داشت که این سیل جمعیتی نباید برای حکومت مرکزی هزینه بردار باشد؛ بلکه افراد گسیل داده‌شده به منطقه جدید باید با کمترین هزینه یا بدون هزینه در آن مناطق ساکن شوند. با حضور مهاجران در مناطق تازه‌فتح‌شده، افرادی که از گذشته در آن مناطق حضور داشتند اماکن و دارایی‌هایشان را از دست می‌دهند که به نارضایتی صاحبان اموال می‌انجامد؛ اما این نارضایتی‌ها چندان اهمیت ندارد؛ زیرا اولاً تعداد آن‌ها اندک است؛ و ثانیاً از قشر فقیر جامعه هستند که قدرت چندانی ندارند. این موجب می‌شود دیگران هم با احتیاط عمل کنند تا به سرنوشت گروهی که تمام هستی‌شان را از دست داده‌اند دچار نشوند (همان: ۲۹-۳۰).

۳. تخریب ولایات و مناطق تازه‌فتح‌شده؛ ماکیاولی توصیه می‌کند حاکم فاتح برای نفوذ قدرت خود و جلوگیری از اغتشاشات مردمی مناطق فتح‌شده را تخریب کند تا از این طریق حکومت خود را مستقر سازد (همان: ۴۲-۴۴).

محمد بن عبدالوهاب پس از گره‌زدن خویش با محمد بن سعود، دقیقاً هر سه راهکار ماکیاولی را جامه عمل پوشاند. چنانچه بیان شد، ماکیاولی قتل اشراف و بزرگان مناطق تازه‌تصرف‌شده را به پادشاه وقت پیشنهاد داد. محمد بن عبدالوهاب هم اشراف، بزرگان و رهبران مناطقی را به قتل می‌رساند که تصرف کرده بود. احمد زینی دحلان در این باره می‌نویسد: «زمانی که وهابی‌ها وارد طائف شدند مردم را قتل‌عام کردند. آن‌ها مأمور و امیر، شریف و وضع را به قتل رساندند» (دحلان، ۲۰۰۲: ۶۷/۲).

راهکار دیگر ماکیاولی، حضور شخص حاکم در مناطق تازه‌تصرف‌شده است. در این خصوص، بنا بر گزارش‌های تاریخی، عبدالعزیز که به نوعی حاکم محسوب می‌شد، در مکه بیش از بیست روز اقامت گزید و خودش در آن مناطق حضور مستقیم داشت (ابن بشر، ۱۴۰۲: ۲۶۳/۱).

همچنین، محمد بن عبدالوهاب با گسیل سپاهیان به مناطقی که در صدد فتح بود،

بافت جمعیتی را تغییر داد و در تخریب مناطق تازه فتح شده کوشید. حافظ وهبه، سفیر سعودی در لندن، می نویسد: «مکه دارای آثار تاریخی فراوانی بود که وهابیت با فتح آن، تمام آن‌ها را تخریب کرد» (وهبة، ۱۹۵۶: ۳۰). آن‌ها مردم را به تخریب اماکن مجبور کردند و حدود بیست روز مشغول تخریب شهر بودند (ابن بشر، ۱۴۰۲: ۲۶۳/۱). سپاه وهابیت، هرچند نتوانست بصره را کامل فتح کند اما تا حد امکان از تخریبش فروگذار نکرد (همان: ۲۷۹/۱). فاسیلیف می نویسد: «وهابی‌ان، در مناطقی که فتح می کردند، بناهای واقع بر قبور اولیا و صالحان را تخریب می کردند و کتاب‌هایی را که مخالف آیینشان بود به آتش می کشیدند» (فاسیلیف، ۱۹۹۵: ۱۰۷). تخریب بقیع و دیگر آثار اسلامی در شهرهای مختلف از دیگر اقدامات وهابی‌ان است. در واقع، داعش چهره واقعی وهابیت است و همگان دیدند که با ورود این گروه به سوریه و عراق چه ویرانی سهمگینی در این دو کشور رخ داد.

اصل دوم: مقابله شدید با مردم

اصل دیگری که ماکیاولی مطرح می کند اصل مقابله شدید با مردم است. به نظر وی، حاکم باید به قدری مردم را منکوب و مغلوب کند که یارای مقابله با او را نداشته باشند و از اینکه روزی در صدد انتقام جویی برآیند ایمن باشد (ماکیاولی، ۱۳۸۸: ۳۱). وی تصریح می کند هرگز نمی توان به صورت مسالمت آمیز تغییرات و اصلاحات کلان را اعمال کرد، بلکه برای نیل به این هدف باید به قوه قهریه اتکا کرد (همان: ۴۸). اساساً، در وهله نخست، مردم را باید به خواست حکومت تشویق کرد تا با میل و رغبت، خواست حاکم را تحقق بخشند، ولی اگر به خواسته حاکم تمایل نداشتند لازم است با توسل به زور آن‌ها را به این راه سوق داد. ماکیاولی با این اصل می فهماند که اصل، خواسته‌های حاکم است، هرچند خواسته‌های نامشروع و نامعقول باشد. مردم لاجرم باید در مسیری قدم بردارند که در راستای تحقق خواسته‌های حاکم است. در غیر این صورت حاکم باید با قوه قهریه مردم را به این مسیر هدایت کند. این اصل ماکیاولی نقطه مقابل آموزه‌های شریعت مقدس اسلام است؛ زیرا اسلام، اصل را اجرای دستورهای الهی می داند و حاکم را موظف به اجرای آن می کند و در صورت اجرا نشدن به دست حاکم بر مسلمانان

لازم است حاکم را به اجرای آن مجبور کنند.

در سراسر کارنامه محمد بن عبدالوهاب و پیروانش اصل فوق مشهود است. محمد بن عبدالوهاب با نگاشتن نامه به سایر بلاد ابتدا آن‌ها را به آموزه‌های خودپندارانه دعوت می‌کرد تا خودشان مشتاقانه در راستای خواسته‌هایش قدم بردارند. اگر حاکمان بلاد و مردم این آموزه‌ها را می‌پذیرفتند، از نظر محمد بن عبدالوهاب مسلمان شناخته می‌شدند. در غیر این صورت سپاهیان وهابیت با یورش به شهرها از نهایت قوه قهریه استفاده می‌کردند و به هیچ‌کس رحم نمی‌کردند. بی‌تناسب نیست که خشونت یکی از ویژگی‌های اصلی وهابیت معرفی شود. حمله به طائف یکی از نشانه‌های پای‌بندی آیین محمد بن عبدالوهاب به اصل منکوب‌سازی ماکیاولی است. با اینکه شهر طائف تسلیم نیروهای وهابی شده بود اما وهابیت برای مغلوب و منکوب کردن مردم، بسیاری از اهالی آن را به قتل رساند. ابن بشر، که خود از حامیان محمد بن عبدالوهاب است، چنین گزارش می‌کند: «شهر طائف بدون کشتار، برای سپاهیان (وهابیت) فتح شد. آن‌ها برخی از مردمان این شهر را که در بازارها و خانه‌ها بودند به قتل رساندند» (ابن بشر، ۱۴۰۲: ۲۵۹/۱-۲۶۰).

اصل سوم: نهادینه‌سازی وحشت

اساساً ماکیاولی معتقد است رهبر جامعه باید ترس را در دل رعیت بکارد، اما این کار را باید به گونه‌ای هنرمندانه انجام دهد که موجب نفرت‌انگیزی نشود. ماکیاولی در توضیح این اصل می‌گوید رهبر عاقل و مآل‌اندیش هرگز نباید از اینکه دیگران او را ظالم تلقی کنند پروا داشته باشد. لازم است در میان رعایا ترس برانگیزد تا بتواند اتحاد ایجاد کند و مانع بروز اغتشاشات شود. البته او توضیح می‌دهد که حاکم برای جلوگیری از ایجاد نفرت در میان مردم، هرگز نباید به اموال و عرض مردم تعدی کند؛ چراکه مردم مرگ پدر را زودتر از مال پدر فراموش می‌کنند (ماکیاولی، ۱۳۸۸: ۱۰۱-۱۰۵). در نتیجه، از نظر ماکیاولی، رهبر عاقل باید ترسناک اما غیرمنفور باشد.

محمد بن عبدالوهاب مجری این اصل ماکیاولی است. او به گونه‌ای ترس را در دل مردم ایجاد کرد که اگر خبر لشکرکشی‌اش به شهری می‌رسید اهالی شهر اموالشان را رها

می کردند و از شهر می گریختند. در سال ۱۱۸۷ ه.ق، عبدالعزیز بن محمد وارد ریاض شد (ابن بشر، ۱۴۰۲: ۱۱۹/۱). مردم شهر ریاض به توصیه حاکم آن منطقه به سمت خرج گریختند و در پی آن بسیاری از آنان بر اثر تشنگی و گرسنگی از دنیا رفتند (همان: ۱۲۰/۱). همچنین، ابن بشر از قتل مردم بصره به دست سپاهیان وهابیت پرده برداشته است (همان: ۲۷۹/۱). بی شک با توجه به اینکه سپاه وهابیت از فتح بصره محروم مانده بود، این قتل‌ها را اولاً برای انتقام، و ثانیاً برای ایجاد ترس در میان افراد حاضر در بصره مرتکب شدند.

یکی دیگر از وسایلی که محمد بن عبدالوهاب برای تحقق ترس از آن بهره برد تکفیر است. او با تکفیرهای پی در پی توانست این دلهره را در مردم ایجاد کند که برای در امان بودن دین و دنیا باید سرسپرده آموزه‌های محمد بن عبدالوهاب شد. مسلک محمد بن عبدالوهاب در این زمینه چنین است که وی بسیار زیرکانه ابتدا کفار عصر رسالت را از آلودگی شرک می زداید و به آن‌ها آبرو می بخشد و سپس مسلمانان عصر خودش را از آن‌ها گمراه تر یا مساوی با آن‌ها می داند. او ابتدا توحید را به توحید ربوبی، الوهی و اسماء و صفات، تقسیم می کند و سپس آیاتی در باب این سه نوع توحید بیان می کند. در مرحله بعد می گوید مشرکان عصر رسالت در بخش توحید ربوبی هیچ شرکی نداشتند و فقط در بخش توحید الوهی دچار مشکل بودند که همین سبب شد پیامبر اکرم (ص) با آن‌ها مقاتله کند. پس از بیان این نکات صراحتاً می گوید مسلمانانی که در زمانه او زیست می کنند به مراتب از کفار عصر رسالت بدترند و اشکالات بیشتری دارند (تمیمی، ۱۴۱۲: ۴-۶؛ همو، ۱۴۱۸: ۳-۱۱). محمد بن عبدالوهاب در حکمی کلی، که به کفر تمام مسلمانان می انجامد، ادعا می کند که خدا بر او منت نهاد و توانست معنای «لا اله الا الله» را به درستی درک کند و تا پیش از او حتی استادانش معنای «لا اله الا الله» را نمی دانستند و همگی در جهل به سر می بردند (همو، بی تا: ۱۸۷).

در نامه‌ای که از وی باقی مانده است صراحتاً می گوید اهل زمانه او، هبل و یغوث و یعوق و نسرا و لات و عزی و مناة را به عنوان معبود می شناسند (همان). تکفیرهای محمد بن عبدالوهاب منحصر در این‌ها نمی شود و این فقط خردلی از خروارها تکفیر است. او به گونه‌ای تکفیر را توسعه داد که ابن عابدین درباره آن چنین اظهار نظر می کند: «پیروان

محمد بن عبدالوهاب که از نجد خروج کردند، افرادی را که به مقابله با آن‌ها برخیزند مشرک محسوب می‌کنند و لذا قتلشان را جایز می‌دانند» (ابن‌عابدین، ۱۴۱۲: ۲۶۲/۴). برآیند گسترش تکفیر قطعاً ایجاد نوعی ترس، و هشدار به افرادی است که سرسپردگی خویش را در مقابل محمد بن عبدالوهاب اعلام نکرده باشند.

گرچه ماکیاولی گوشزد کرده است که رهبران نباید با تعدی به اموال و ناموس مردم موجبات نفرت را ایجاد کنند، اما محمد بن عبدالوهاب و پیروانش، با توجه به خوی درندگی و فقرشان، نتوانستند از تعدی به اموال و ناموس چشم‌پوشند. لذا به هر منطقه‌ای که وارد می‌شدند اموال را به نفع خویش مصادره می‌کردند و زنان را به قتل می‌رساندند. مصادیق تعدی و هابیت به اموال مردم از حد احصا خارج است، اما از باب نمونه می‌توان به مصادره و غارت اموال مردم طائف (ابن‌بشر، ۱۴۰۲: ۲۶۰/۱؛ دحلان، ۲۰۰۲: ۶۷/۲) و بصره (ابن‌بشر، ۱۴۰۲: ۲۷۹/۱)، دستبرد به اموال و دارایی‌های حرم نبوی (الرئیکی، بی‌تا: ۱۰۸-۱۰۹) و چپاول و غارتگری کربلا (دوکورانسکی، ۲۰۰۳: ۱۲۵-۱۲۶)، اشاره کرد. و هابیت از صدر تا کنون هیچ‌گاه زنان و کودکان را محترم ندانسته‌اند. در گزارش‌های تاریخی بارها قتل زنان و کودکان به دست و هابیت بیان شده است. احمد زینی دحلان، در خلال جنایات و هابیت در طائف، می‌نویسد: «آن‌ها فرزندان شیرخوار را در دامان مادران به قتل می‌رساندند» (دحلان، ۲۰۰۲: ۶۷/۲). دوکورانسکی می‌نویسد: «و هابیان که به کربلا یورش بردند، بدون آنکه میان زن و مرد، بزرگ و کوچک تفکیک کنند، اهالی کربلا را به قتل رساندند، تا جایی که شکم زنان باردار را می‌دریدند و جنین آن‌ها را هم به قتل می‌رساندند» (دوکورانسکی، ۲۰۰۳: ۷۷-۷۸).

بنابراین، می‌توان ادعا کرد که و هابیت آموزه و دعوتی بسیار بی‌رحمانه‌تر و شیطانی‌تر از آموزه‌های ماکیاولیسم است؛ چراکه ماکیاولی در نهایت امر، محدوده و خط قرمزی برای نیل به هدف غایی خود مشخص می‌کند، اما و هابیت از هر وسیله‌ای و بدون هیچ محدودیتی، در اندیشه رسیدن به اهداف خویش است و از آن بهره می‌برد. افزون بر آن، ماکیاولی تصریح می‌کند که حاکم جامعه نباید با دستبرد به اموال مردم، جامعه را علیه خود تهییج کند؛ اما محمد بن عبدالوهاب با چپاولگری و غارت نشان داد که به مراتب از ماکیاولی پست‌تر است.

اصل چهارم: سودجویی از نهاد دین

ماکیاولی دربارهٔ ممالک تحت حکمرانی کلیسا می‌گوید می‌توان آن را به ممالکی که تحت حکمرانی دین اداره می‌شود، توسعه داد. او می‌نویسد: «نگهداری ممالکی که تحت کلیسا اداره می‌شود به وسیلهٔ صدور احکام قابل تقدیس مذهبی می‌باشد. نفوذ این احکام به وسیلهٔ تقدیس امور مذهبی تحقق می‌یابد و لذا حاکمان هر گونه که زندگی و یا رفتار نمایند کاملاً در امنیت می‌باشند» (ماکیاولی، ۱۳۸۸: ۷۶). به بیان دیگر، ماکیاولی معتقد است با توجه به اینکه مردم کشورهای دینی، دل در گرو آموزه‌های دینی دارند و گزاره‌های دینی برایشان محترم و ارزشمند است حاکمانی که در این وادی حکمرانی می‌کنند می‌توانند در پوشش دین، اهدافشان را دنبال کنند و به آن نائل شوند؛ چراکه هر تصمیمی که اتخاذ کنند به نام دین، که نزد مردم محترم است، تمام می‌شود.

محمد بن عبدالوهاب هم این نکته را دریافت و بر اساس آن، انواع احکام مطلوب خویش را صادر کرد. او توانست رهبری خود را بر مردم از طریق مقدساتشان تحمیل کند. محمد بن عبدالوهاب التفات داشت که مردم مسلمان، آیات قرآن و روایات نبوی را ارج می‌نهند و مقدس می‌پندارند. لذا اگر بخواهد بر آن‌ها تفوق یابد و حکومت کند و آنان را مطیع خویش گرداند باید از مقدسات آن‌ها استفاده کند. از این رو تمام اندیشه‌های ناصحیحش را در قالب آیات و روایات گنجانده و به عموم مردم عرضه کرد. چنین آیات در کنار یکدیگر و سوءاستفاده از روایات نبوی از شگردهای محمد بن عبدالوهاب و دعوت اوست. او با این روش توانست اندیشه‌های انحرافی خویش را میان مردم مسلمان گسترش و نفوذ دهد و مردم را تحت سیطرهٔ خویش حفظ کند.

اصل پنجم: پدیدآوری سپاه منسجم و کلان

یکی دیگر از قواعدی که ماکیاولی به پادشاهان و حاکمان می‌آموزد تشکیل سپاهی عظیم، منسجم و وفادار از افراد تحت سیطرهٔ حکومت است. به نظر ماکیاولی، از ضروریات حکومت‌داری آن است که حاکم، قشونی عظیم، مستحکم و وفادار از افرادی تشکیل دهد که در حکومتش زندگی می‌کنند. اگر حاکم چنین قشونی را پیش از بروز مشکلات و حملهٔ دشمنان تشکیل داده باشد قطعاً می‌تواند بر آن‌ها فائق آید. در غیر این

صورت باید به ارتش اجیرشده یا ارتش کمکی ارسالی از جانب دیگر ممالک، متوسل شود که در این صورت با شکست روبه‌رو می‌شود (همان: ۸۰-۹۵). اصل مذکور را می‌توان به نوعی مقدمه اصل دیگری از ماکیاولی دانست که پیش‌تر بیان شد. گفتیم که به نظر ماکیاولی لازم است حاکم از قوه قهریه برای انجام‌دادن امور و تثبیت قدرت خویش استفاده کند و در این خصوص از هیچ کاری فروگذار نکند. البته تحقق این هدف نیازمند عده و عده مناسب است. لذا تشکیل سپاه عظیم که در گفتار ماکیاولی تبلور یافته، مقدمه‌ای برای آن اصل پیشین محسوب می‌شود.

محمد بن عبدالوهاب در آغاز دعوت خویش با شکست‌هایی روبه‌رو شد. پدر محمد بن عبدالوهاب و برادر وی (سلیمان بن عبدالوهاب) با اندیشه‌های محمد بن عبدالوهاب به شدت مخالف بودند (ابن‌حمید النجدی، ۱۹۹۶: ۶۷۵/۲-۶۸۰). حتی سلیمان بن عبدالوهاب، در نقد اندیشه‌های او، کتاب الصواعق الالهیه را نگاشت و عموم مسلمانان را از او و اندیشه‌های انحرافی‌اش بر حذر داشت. محمد بن عبدالوهاب که نتوانست در شهر خود جایگاهی به دست آورد سفرهای متعددی به شهرها کرد و در هر شهر مدتی اقامت گزید. پس از اینکه تفکرات خود را در بصره اظهار کرد، با خشم مردم روبه‌رو شد و او را از شهر اخراج کردند (ابن‌غنام، ۱۹۹۴: ۸۳). در طول تمام این مدت به دلیل نبود یار، سپاه و ارتش وفادار هیچ پیروزی‌ای نداشت. او دریافت که بدون وجود سپاه و لشکر نمی‌تواند آیینش را گسترش دهد و برای پیشبرد اهداف خود نیازمند وجود لشکری منسجم و وفادار است (ابن‌بشر، ۱۴۰۲: ۳۹/۱). برای تأمین و بهره‌بری از لشکر، سراغ حگام رفت و در صدد همراه کردن آنان با خویش برآمد. ابتدا توانست عثمان بن معمر، حاکم عینیه، را با خود همراه کند. ابن‌عبدالوهاب در اولین اقدام عملی با استفاده از لشکر ششصد نفره عثمان بن معمر، قبر زید بن خطاب را تخریب کرد (همان). اما این همراهی دوامی نداشت و با نامه تهدیدآمیز حاکم احساء به پایان رسید.

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۵۷ ه. ق. به شهر درعیه رفت و توانست با محمد بن سعود دیدار، و او را به همراهی مجاب کند (آل بسام، ۱۴۱۹: ۱۳۷/۱). اکنون محمد بن عبدالوهاب با استفاده از لشکریان محمد بن سعود می‌توانست آیین خود را تبلیغ کند و گسترش دهد. همچنین، وی در خلال دعوتش از افراد گرویده به او برای فزونی بخشیدن

به تعداد سپاهیان استفاده کرد. هرچند گزارش دقیق و تفصیلی از عده و عده دوره نخست وهابیت در دسترس نیست، اما می‌توان از یورش‌های وهابیان به مناطق مختلف، کثرت آن‌ها را استنباط کرد. لوئیس دوکورانسی در گزارشی می‌نویسد: «وهابی‌ها از لشکری متشکل از شش هزار شترسوار و دوازده هزار پیاده‌نظام، برای حمله به کربلا استفاده کردند» (دوکورانسی، ۲۰۰۳: ۷۷). الیکسی فاسیلیف در تشریح ماجرای یورش وهابیان به کربلا می‌گوید وهابیان در این حمله دوازده هزار نفر بودند و اموال به تاراج برده از این شهر را بر چهار هزار شتر بار کردند (فاسیلیف، ۱۹۹۵: ۱۳۱-۱۳۳).

محمد عمر سربازی تعداد ارتش وهابی‌ها را در یورش به حرمین شریفین دوازده هزار نفر ذکر کرده است (سربازی، ۱۳۸۹: ۲۹). البته گزارش‌های فوق فقط تعداد افراد حاضر در حمله‌های وهابیت را ذکر کرده است و درباره تعداد سپاهیان که محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود برای حفظ مناطق خویش با خود همراه نکرده‌اند، ساکت است. با این حال، می‌توان دریافت که محمد بن عبدالوهاب به یکی دیگر از اصول ماکیاولیسم، یعنی تشکیل سپاه عظیم و منسجم، اهتمام داشته است.

اصل نهم: تلبس به صفات حمیده

ماکیاولی در اصلی دیگر می‌گوید رهبران هیچ لزومی ندارد که به صفات پسندیده متصف باشند؛ اما باید به گونه‌ای وانمود و جلوه کنند که گویی صاحب تمام صفات حسنه‌اند. به نظر وی، رهبر و حاکم باید به گونه‌ای در انظار جلوه کند که همگان او را مجسمهٔ رحم، درست‌قولی، شهامت، مهربانی و دیانت بدانند. در میان صفات مذکور، اولویت با دیانت است؛ یعنی لازم است مردم، رهبرانشان را افرادی متدین قلمداد کنند (ماکیاولی، ۱۳۸۸: ۱۰۸). از نظر ماکیاولی، فردیناند یکی از موفق‌ترین حکام عصر اوست. ماکیاولی در توصیف عملکرد فردیناند تصریح می‌کند که وی با بهره‌بردن از لباس مذهب توانست اعراب را از اسپانیول خارج کند. همچنین، در جنگ با آفریقا هم از مذهب بهره برد و به هدف خویش نائل شد. در هنگامه حکومت فردیناند، هر ظلم و ستمی که می‌شد چون به خاطر مذهب بود، مشروع تلقی می‌شد (همان: ۱۲۹). از این جهت است که نام ماکیاولی با اصل «هدف، وسیله را مشروع می‌کند» ممزوج شده، و

اساساً ماکیاولیست به فردی اطلاق می‌شود که برای نیل به اهداف خویش از هر وسیله‌ای بهره می‌برد و هیچ حد و مرزی ندارد.

محمد بن عبدالوهاب و افراد تحت تربیت او نیز جزء به جزء این اصل ماکیاولی را اجرا کردند. او در حقیقت یکی از بی‌رحم‌ترین و بی‌دین‌ترین افراد تاریخ بشر محسوب می‌شود، اما به گونه‌ای وانمود کرد که گویی متدین‌ترین انسان عصر خویش است و تمام احکام صادره از وی به سبب رحمتی است که در خصوص جامعه انسانی دارد. ابن عبدالوهاب تمام اندیشه‌هایش را به آیه یا روایتی مقرون می‌کند و با این شیوه علاوه بر اینکه خود را شخصیتی دانشمند جلوه می‌دهد، تدینش را به رخ می‌کشد تا همگان او را فردی فوق‌العاده متدین و مذهبی بدانند. همچنین، برای اینکه خود را دین‌شناس معرفی کند دینداری را از عموم مردم نفی (ابن‌قاسم النجدی، ۱۹۹۶: ۳۵۴/۹-۳۵۵)، و عالمان اسلامی را تباه می‌کند و می‌گوید هیچ یک از آن‌ها معنای «لا اله الا الله» را درک نکرده‌اند و فقط او توانسته است به مدد الاهی معنای صحیح این عبارت را دریابد (تمیمی، بی‌تا: ۱۸۷). در اقدامی دیگر، اتباع محمد بن عبدالوهاب برای دیندار نشان‌دادن خود و فریب مردم، خود را محمدی نامیدند. نتیجه این تسمیه آن بود که عموم مردم گمان کردند این گروه منتسب به رسول اکرم (ص) است و آنان را افرادی متدین و احیاکننده دین نبوی تلقی کردند (سربازی، ۱۳۸۵: ۲۹۹/۱). اساساً اشتباه نیست اگر ادعا شود که محمد بن عبدالوهاب برای متدین نشان‌دادن خویش دینداری را از همگان سلب و نفی می‌کند و فقط خود و پیروانش را متدین نشان می‌دهد.

با بررسی مقایسه‌ای اصول ماکیاولیستی و عملکرد محمد بن عبدالوهاب در دوره نخست وهابیت، آشکار می‌شود که او نه فقط از آموزه‌های ماکیاولی بهره برده، بلکه بعضاً از آن‌ها فراتر رفته و با شدت بیشتری این اصول را به کار بسته است. او با استفاده از ابزارهایی مانند تکفیر، خشونت، تحریف دین و ایجاد رعب، توانست پایه‌های جنبش خود را استوار کند. این مقایسه نشان می‌دهد که وهابیت جریانی مذهبی نبوده، بلکه حرکتی سیاسی با اهداف مشخص بوده است که از هر وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف خود استفاده کرد. این تحلیل، چهره‌ای واقعی‌تر از وهابیت را نمایان می‌کند و ضرورت بازنگری در ماهیت این جریان را بیش از پیش نشان می‌دهد.

نتیجه

بر اساس آنچه گذشت:

۱. ماکیاولی برای پیروزی و ابقای قدرت حاکم فاتح در هنگام فتح منطقه‌ای که با آن همسو نیست، سه راهکار مطرح کرده است: الف. حضور شخص حاکم در منطقه جدید تحت تصرف؛ ب. تغییر بافت جمعیتی؛ ج. تخریب ولایات تازه تصرف شده. با کنکاش در دوره نخست وهابیت درمی‌یابیم که هر سه راهکار انجام شده است. عبدالعزیز، از رهبران دوره نخست وهابیت، پس از تصرف مکه بیش از بیست روز در آن منطقه مستقیماً حضور داشت. همچنین، محمد بن عبدالوهاب با گسیل دادن طرفداران و سپاه تحت فرمانش به مناطق مختلف توانست تغییر بافت جمعیتی را عملی کند. همچنین، وهابیت بارها با ورود به مناطق و ولایات مختلف، دست به تخریب و نابودی زدند.

۲. اصل دیگر ماکیاولی مقابله شدید با مردم تحت امر و منکوب‌سازی آنهاست. اصل مذکور در عملکرد محمد بن عبدالوهاب به‌وفور دیده می‌شود. وهابیت، هر فرد، گروه و جناح ناهمسو با خود را به شدت منکوب می‌کردند و در نابودی آنان می‌کوشیدند. ۳. ایجاد ترس، اصل دیگر ماکیاولیست است. محمد بن عبدالوهاب هم این اصل را به خوبی رعایت کرده است. چنانچه پیش‌تر بیان شد، اهالی مناطق مختلف با شنیدن حمله وهابیت به مناطق خود، دست از اموالشان می‌کشیدند و فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند. تصرف ریاض، بصره و سایر بلاد نشان می‌دهد که در دوره نخست وهابیت، از اصل ایجاد ترس بسیار بهره گرفته شده است.

۴. ماکیاولی با وجود تمام شیطنتی که دارد، گرچه حاکمان را ملزم به ایجاد ترس می‌داند، اما آنها را از ایجاد نفرت پرهیز می‌دهد. به نظر وی، تعدی به اموال و نوامیس مردم موجب ایجاد نفرت می‌شود و حاکم هرگز نباید به این دو مقوله تعدی کند. اما عملکرد محمد بن عبدالوهاب در این زمینه حتی از ماکیاولی شیطانی‌تر است. او و هم‌زمانش بارها به اموال و دارایی‌های مردم و نوامیسان تعدی کردند و آنها را در حکم غنیمت به یغما بردند.

۵. سوءاستفاده از دین یکی دیگر از اصول ماکیاولی است. او به رهبران، حاکمان و

سلاطین آموزش می‌دهد که برای در امان ماندن از مذمت و انتقادات مردم، و پیشبرد اهداف به گونه‌ای رفتار کنند که مردم گمان نکنند رهبرشان فردی متدین است. در این صورت تمام ظلم‌ها و امور مکروه در لباس دین، مقدس می‌نماید و مردم آن‌ها را می‌پذیرند. محمد بن عبدالوهاب هم دقیقاً این اصل را اجرا کرد. وی تمام جنایات خویش را در لباس دین انجام داد و چهره شیطانی‌اش را در پشت لباس دین مخفی کرد. همچنین، با گسترش تکفیر و تحریف آیات و روایات، هر قتل، غارت و ظلمی را مشروع جلوه داد و توانست از این راه به اهداف خود دست پیدا کند.

۶. تشکیل ارتش منسجم و وفادار و استفاده از آن برای رسیدن به اهداف، اصل دیگر ماکیاولی است. محمد بن عبدالوهاب به درستی دریافت که به‌تنهایی نمی‌تواند اهداف خویش را محقق کند. از این‌رو حاکمان را به همراهی خویش دعوت کرد و با استفاده از سپاهیان آن‌ها توانست اهداف خویش را دنبال کند. همچنین، با گسترش دعوت خود توانست افرادی را جذب کند و از آن‌ها در تشکیل ارتش بهره ببرد.



منابع

١. آل بسام، عبد الله بن عبد الرحمن (١٤١٩). علماء نجد خلال ثمانية قرون، الرياض: دار العاصمة، الطبعة الثانية.
٢. ابن بشر (١٤٠٢). عنوان المجد في تاريخ النجد، حققه: الشيخ عثمان بن عبد الله آل الشيخ، الرياض: مطبوعات دائرة الملك عبد العزيز، الطبعة الرابعة.
٣. ابن حميد النجدي، محمد بن عبد الله (١٩٩٦). السحب الوابلة على ضرائح الحنابلة، حققه و قدم له و علق عليه: بكر بن عبد الله أبو زيد، عبد الرحمن بن سليمان العثيمين، بيروت: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الاولى.
٤. ابن عابدين، محمد امين بن عمر (١٤١٢). رد المحتار على الدر المختار، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية.
٥. ابن غنام، حسين (١٩٩٤). تاريخ نجد، تحقيق: ناصر الدين الاسد، بيروت و القاهرة: دار الشروق، الطبعة الرابعة.
٦. ابن قاسم النجدي، عبد الرحمن بن محمد (١٩٩٦). الدرر السنوية في الأجوبة النجدية، بي جا: بي نا، الطبعة السادسة.
٧. تميمي، محمد بن عبد الوهاب (١٤١٢). الجواهر المضنية، الرياض: دار العاصمة، الطبعة الثانية.
٨. تميمي، محمد بن عبد الوهاب (١٤١٨). كشف الشبهات، الرياض: وزارة الشؤون الاسلامية والأوقاف والدعوة والارشاد، الطبعة الاولى.
٩. تميمي، محمد بن عبد الوهاب (بي تا). الرسائل الشخصية، تحقيق: عبد العزيز بن زيد الرومي، محمد بلتاجي، سيد حجاب، الرياض: مطابع الرياض.
١٠. دحلان، احمد بن زيني (٢٠٠٢). خلاصة الكلام في تاريخ امراء البلد الحرام، استانبول: مكتبة الحقيقة.
١١. دوكورانسى، لويس (٢٠٠٣). الوهابيون تاريخ ما أهمله التاريخ، رياض: رياض الريس للكتب والنشر، الطبعة الاولى.
١٢. الريكى، حسن بن جمال (بي تا). لمع الشهاب في سيرة محمد بن عبد الوهاب، تحقيق: احمد مصطفى ابوحاكمه، بي جا: بي نا.
١٣. سربازى، محمد عمر (١٣٨٥). فتاوى منبع العلوم كوه ون، بي جا: مدرسه ديني منبع العلوم كوه ون، چاپ اول.
١٤. سربازى، محمد عمر (١٣٨٩). پرسش و پاسخ ارزشمند برای جوانان ارجمند، بي جا: انتشارات علامه سربازى، چاپ دوم.

١٥. فاسيليف، ايليكسى (١٩٩٥). تاريخ العربية السعودية، بيروت: شركة المطبوعات للتوزيع والنشر، الطبعة الاولى.
١٦. ماكياولي، نيكلا (١٣٨٨). شهر يار، ترجمه: محمود محمود، تهران: عطار، چاپ سوم.
١٧. وهبة، حافظ (١٩٥٦). جزيرة العرب في القرن العشرين، بي جا: دار الآفاق العربية، الطبعة الثالثة.

